

# گندم های جیب استالین



داستانی تلخ اما واقعی از دوران حکومت استالین

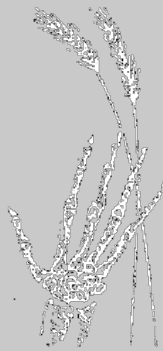
کاری از گروه ترجمه می نازی سنتر

مترجم: کیان دادگر

گردآورنده و ویراستار: (جواد) große führer

گرافیت: (فرشاد) Eagle





#### مقدمه:

درود بر دوست داران حقیقت و علاقمندان به تاریخ. مقاله ی پیش روی شما مربوط است به یکی از رسواترین جنایات بشری. جنایتی که کمتر کسی به طور دقیق از آن آگاه است و اگر هم چیزی در موردش شنیده در حد چند کلمه ی ناقابل بوده... اگر کسی به شما بگوید که برای پیشرفت ملت و کشورش غذای دیگران را میفروشد عکس العملتان در برابرش چیست؟ مسلماً اگر با ژوزف استالین، رهبر اتحاد جماهیر شوروی روبرو میشدید به شما چنین چیزی میگفت و برای جنایتش چنین توجیهی دست و پا مینمود. امروز از جنایتی سخن به میان خواهم آورد که قربانیانش بیش از ۲.۴ میلیون نفر بوده اند و تا ۷.۵ میلیون نفر نیز ثبت شده است و حتی عده ای معتقدند که قربانیان این حادثه ۱۴ میلیون نفر بوده است (که رقمی غلو شده به نظر میرسد). این جنایت بسیار وحشتناک تر و هولناک تر از هولوکاست خیالی است. پس چرا کمتر کسی امروزه از آن مطلع است؟ امیدوارم در ادامه ی این مقاله جواب این سوال را خود بیابید. این مقاله شامل سه قسمت است که در حال حاضر شما شاهد اولین بخش آن هستید و امید آن است که اگر عمری باقی ماند و سعادت نصیبمان شد در اسرع وقت باقی مقاله را ترجمه کرده و در برابر دیدگان شما قرار دهم...



## بخش اول: محو طبقه ای دشمن از طریق اشتراکی کردن صنایع:

((اوکراینی ها در سال ۲۰۰۳ هفتادمین سالگرد طرح اجباری اشتراک صنایع و محصولات رژیم استالینی را برگزار میکنند پروسه ای که در قحطی مصنوعی در یکی از حاصلخیزترین نواحی جهان به اوج خود رسید. تقریب زده شده است که در حدود ۱۴ میلیون نفر طی این پروسه از گرسنگی مرده اند که اکثرشان اوکراینی بودند اما مردمانی از شمال قفقاز، قزاقستان و روسیه نیز شامل قربانیان میشده اند. در این مقاله ی سه قسمتی (که بنده افتخار داشته ام آنرا برایتان ترجمه کرده و شما مخاطبش باشید) خبرنگار **RFE / RL** (از زبان مترجم: **RFE** نام شبکه ی رادیوی اروپای آزاد و **RL** نام شبکه ی رادیو آزادی است) در مورد انگیزه های پشت این جنایت وحشتناک استالین، خاطرات بازماندگان قحطی و اینکه چرا کمتر کسی در مورد این جنایت و فاجعه چیزی میداند، گزارش میدهد.))

پراگ، ۸ می ۲۰۰۳ (RL/RFE) - امسال ما شاهد هفتادمین سالگرد طرح اشتراک صنایع هستیم که توسط رهبر سابق اتحاد جماهیر شوروی، ژوزف استالین برنامه ریزی شده بود. کسی که جان میلیون ها انسان بیگناه که اکثرا اهالی کشاورز و روستایی اوکراین بودند را گرفت.

قحطی مصنوعی نقطه ی اوج یکی از وحشیانه ترین دخالت های برنامه ریزی شده ی انسانی برای نابودی طبقه ای بود که کمونیست ها آنها را به چشم دشمن قسم خورده ی خود میدیدند. این نقشه برای نابودی آینده ی اوکراین و اوکراینی ها (چه کمونیست و چه غیر کمونیست)، کسانی که سرسختانه برای هویت ملی خود مبارزه میکردند، ادامه می یافت. صاحبان طرح های مالکیت شخصی دوره ی تزاریست روسیه توسط انقلاب کمونیستی ۱۹۱۷ یا همگی کشته و یا تبعید شدند. اما حاکمیت شوروی میلیون ها کشاورز روستایی که زمین هایشان را پس گرفته بودند، مزارع کوچک را نگاه داشته بودند و عموماً حبوبات و غله کشت میکردند را تحقیر مینمود. برای کمونیست ها، چنین زارعینی نمونه های خطرناکی از اعتماد به نفس و کاپیتالیسم بودند. به خصوص استالین، به روستاییان اوکراینی به عنوان تشکیل دهندگان خط مقدم جبهه ی جنبش ناسیونالیسم، که به میزان زیادی از آن متنفر بود، مینگریست. او از مصالحه ی مسکو که به اجبار توسط کمونیست های اوکراینی تدارک دیده شده بود، خشمگین بود و نسبت به آن دید خوشبینانه ای نداشت. مصالحه ای که به اوکراینی ها حدی از خودمختاری و استقلال را اعطا میکرد و بدین وسیله تمدن و فرهنگ و زبان اوکراین احیا میگشت.

شوروی، روستاییان را به چند دسته تقسیم کرده بود. نخستین طبقه ی دشمن کولاک (Kulak) بود، زارعین نسبتاً ثروتمندی که میتوانستند برای خودشان چندین راس احشام (گاو و گوسفند و اسب و خوک و ...) داشته باشند و گاهی توسط شخم و درو کمک مالی میشدند. کمونیست های شوروی امیدوار

بودند که از حمایت خشم طبقاتی زارعین روستایی فقیر برای محو طبقه ی کولاک سود ببرند. در اواخر سال ۱۹۲۹، استالین طرح "دکولاکیزاسیون (dekulakization)" را که بر اوکراین تمرکز یافته بود آغاز نمود، اما این طرح شامل قفقاز شمالی که شامل تعداد زیادی از اوکراینی ها در میان مردمی مانند قزاق های کوبایی میشد و قزاقستان نیز میشد. پروپاگاندا ی مسموم جنگی خشم و انزجار عموم را در برابر کولاک ها و خانواده هایشان برانگیخت و آنها را تهدیدی معادل تهاجم یک لشکر بیگانه متصور شد. کمونیست ها و دسته هایی که ((عملگرا)) نامیده میشدند و توسط پلیس مخفی وحشی شوروی بازگشته بودند، کولاک ها را از خانه هایشان بیرون و از دارایی هایشان محروم کردند، آنهایی را که مقاومت میکردند به ضرب گلوله از پای درمی آوردند و میلیون ها نفر را به سیبری و شمال دور فرستادند.

در سال ۱۹۳۱ **تئودور اسوروکا** دختر بچه ای یازده ساله بود در میان خانواده ای که در روستایی در ناحیه **پولتافشینای** اوکراین عنوان کولاک به آنها تعلق گرفته بود.

"پدر بزرگ من کارگران را برای کشت و درو هنگامی که لازم میشد اجاره میداد و، در پاییز، وقتی که آنها گندم ها را درو کرده بودند، افرادی را اجاره میداد."

او میگوید:

"و به این دلیل مامورین شوروی وی را به طرز وحشتناکی آزار میدادند. نه تنها او، بلکه تمام خانواده اش را، به این خاطر که آنها او را یک استثمار کننده میدانستند. آنها تمام خانواده ام را با رفتاری کاملاً غیر انسانی نابود کردند."

برآورد شده است که **حدود ۷.۵ میلیون نفر، شامل یک میلیون انسان در قزاقستان، طی دوره ی "دکولاکیزاسیون"** جان خود را از دست داده اند. بسیاری از کولاک ها ترجیح دادند که احشام و گله های خود را قتل عام کنند و خانه های خود را بسوزانند تا اینکه شاهد باشند که شوروی آنها را توقیف مینماید. هزاران نفری که به علت مقاومت در برابر گروهک ها گلوله خورده بودند دارایی هایشان ضبط و توقیف شد. بسیاری در هفته های اول انتقال به اردوگاه های کار اجباری، که با قطارهایی بدون سیستم گرمایشی صورت میگرفت و غذای ناچیزی برای زنده ماندن به آنها داده میشد، میمردند.



پدر بزرگ و پدر تئودورا در میان این انتقالی ها بودند. او، به همراه مادرش، خواهرش، عمه اش و چندین عمه زاده اش در پولتافشینا باقی ماندند؛ بی خبر از آنکه موج عظیم و هولناک قحطی منتظر آنان است. خیلی زود تمام خانواده ی او در سال ۱۹۳۳ از گرسنگی جان دادند.

به همراه طرح دکولاکیزاسیون، پروسه ای از اشتراک صنایع و محصولات نیز در شرف اقدام بود. کمونیست ها برای فلج کردن درخواست حبوبات، مالیات های سنگینی بر زارعین روستایی تحمیل کردند تا آنها را از خرده مایملک های باقی مانده شان محروم کرده و مجبورشان نمایند تا به طرح اشتراک مزارع بپیوندند.

مسکو حدود ۲۵۰۰ کمونیست قابل اعتماد را از روسیه به نواحی مختلف روانه کرد تا اوضاع طرح اشتراک و کیفیت آن را سر و سامان دهند. ارتش و پلیس مخفی اغلب اوقات برای تهدید روستاییان برای الحاق به طرح مورد استفاده قرار می گرفتند. کمونیست ها از این وحشت زده شده بودند که حتی پس از تبلیغات مسموم کمونیستی، اکثر روستاییان از کولاک ها بیشتر جانبداری میکنند تا حزب کمونیست شوروی.

بسیاری از این روستاییان فقیر و درمانده سرانجام دوباره خود را در ردیف طبقه ی کولاک دیدند. اکثرا با بی میلی و اکراه به طرح اشتراک پیوستند. خیلی ها به این دلیل که احشام و دارایی

های خود را یکجا و زیر قیمت به فروش رساندند و یا آنها را معدوم کردند و اموالشان را به مزارع اشتراکی هدیه نکردند اعدام شدند.

عاملین شوروی به سختی و شدیداً برای استخراج محصولات خیالی پر بار حبوباتی که مسکو درخواستش را داشت کار میکردند، با این حال با اندک مقدار رقت انگیزی از این محصولات که کشاورزان میتوانستند با آن شکم خود و خانواده هایشان را سیر کنند آنجا را ترک کردند. مزارع اشتراکی با بدنامی تمام ناکارآمد بودند. با این حال و در مقابله با درخواست رهبران ارشد کمونیست اوکراین استالین سهمیه ی برداشت غله را برای اوکراین، شمال قفقاز و ناحیه ی ولگای روسیه افزایش داد. این درخواست ناگزیر قحطی وحشتناکی را پدید آورد.

وفاداران به دوره ی کمونیستی — حتی امروزه — برداشت و دروی ضعیف سال ۱۹۳۲ را دلیل این قحطی وحشتناک میدانند. اما حتی گزارش های اتحاد جماهیر شوروی نشان میدهد که برداشت محصولات رضایتبخش بوده است. تئودورا روستاییانی را به خاطر می آورد که خشنود بودند.



او (تئودورا سوروکا) میگفت:

"اشتراکی کردن محصول گندم در سال ۱۹۳۲ آغاز شده بود. در سال ۱۹۳۲ محصول عظیم و پر باری درو شد. مردم میگفتند گیاهان آنقدر رشد کرده اند که سر کسانی که در مزرعه راه میرفتند دیده نمیشد. خوشه ها آنقدر سنگین بودند که از هم گسیخته دیده میشدند. هیچکس چنین برداشت خوبی را در سال ۱۹۳۲ پیشبینی نمیکرد. وقتی که مامورین اجرایی شوروی میگفتند که کمبود برداشت در سال ۱۹۳۲ باعث قحطی شده است، مردم میخندیدند و آنها را مسخره میکردند."

هنگامی که قحطی و گرسنگی آغاز شد تا محکم ترین تکیه گاه اجتماعات روستایی را بستند، عاملین کمونیست با استفاده از زور و تهدید و وحشت سهمیه ی غلات را تکمیل مینمودند و روستاییان و مزارع اشتراکی را با اندکی مواد غذایی و حتی بدون آن به حال خود رها میکردند. آنها هیچ چیزی نداشتند تا با آن خود را زنده نگاه دارند. بسیاری از روستاییانی که سعی میکردند برای سیر کردن خود و خانواده شان غلات و دیگر غذاها را پنهان کنند، همانند بسیاری از صاحب منصبان محلی کمونیست که به سیاستی که در اواخر سال ۱۹۳۲ برای بسیاری مناطق قحطی به بار آورده بود اعتراض کرده بودند، اعدام شدند. کتاب "برداشت اندوه و مصیبت (Harvest of Sorrow)" نوشته ی تاریخ دان بریتانیایی رابرت کونکوئیست (Robert Conquest) به عنوان کتابی جامع در مورد این دوره از تاریخ (قحطی مصنوعی) مطرح شده است. در این کتاب، نویسنده بیان میدارد که استالین میدانست که درخواست های افراطی قحطی به بار می آورد، اما او به دلایل منافعش و همچنین نابودی تهدیدهایی دو چندان، یعنی روستاییان آنتی کمونیست و ناسیونالیسم اوکراینی بر انجام این مطالبات پافشاری کرد.

تئودورا سوروکا میگوید که شک ندارد دلیل پافشاری ها همین بوده است.

"آنها این ایده را خلق کردند تا گردند اوکراین را بشکنند و کنترل اوکراینی ها را با کمترین هزینه و بیشترین سود برای خود تمام و کمال در دست داشته باشند." گرسنگی و نبود غذا در سال ۱۹۳۳ اوج خود را داشت و دست کم جان هفت میلیون نفر را گرفت.





## برخی توضیحات اضافی برگرفته شده از دیگر منابع:

برخی از تحقیقات تعداد قربانیان را بین ۱.۸ تا ۱۲ میلیون نفر تخمین زده اند، اما تحقیقات جدید تعداد این قربانیان را بین ۲.۴ تا ۷.۵ میلیون نفر برآورد کرده است. باید دانست که محققین و فعالان حقوق بشری و سیاستمداران به این فاجعه ((هولودومور [Holodomor]) لقب داده اند. دلایل این فاجعه حتی از هولوکاست خیالی نیز وخیم تر و غیر انسانی تر شناخته شده اند. با این حال برخی محققین معتقدند که تحول رادیکلیزه ی اقتصاد شوروی و ساختارهای مربوطه علت اصلی این قحطی بوده اند. کمتر کسی وجود قحطی را منکر شده است، اما این حادثه منکرانی نیز دارد که معتقدند حتی قحطی بوجود نیامده است. از میان این افراد میتوان به والتر دورانتی و لوییس فیشر اشاره کرد. آنها معتقدند که این یکی از شیوه های مبارزه ی تبلیغاتی (برگرفته شده از تکنیک دروغ بزرگ هیتلر) است. اینکه مدارکشان تا چه حد معتبر است نیاز به بررسی تخصصی دارد.



## بخش دوم: بازماندگان وحشت سال ۱۹۳۳ را به یاد می آورند:

ماه می امسال هفتادمین سالگرد اوج فاجعه ی قحطی شاهد است که عمدا توسط رهبر سابق شوروی، ژوزف استالین، به وجود آمد و حداقل جان ۵ میلیون نفر را در اوکراین و حدود ۲.۵ میلیون نفر را در شمال قفقاز و دیگر مناطق گرفت. خبرنگار رادیو اروپای آزاد/رادیو آزادی (RL/RFE) با بازماندگان این حادثه در مورد خاطرات این فاجعه ی وحشتناک مصاحبه میکند.

پراگ، ۸ می ۲۰۰۳ (RL/RFE) - هفتاد سال پیش، ماه می شاهد اوج فاجعه ی یکی از وحشتناکترین قحطی های مصنوعی بود که باعث شد میلیون ها نفر به مانند اسکلت هایی متحرک زندگی کنند، آن هم در یکی از حاصلخیزترین نواحی زراعی دنیا!!! در حالیکه محتوای انبارهای غله و سایر غذاها میپوسید و فاسد میشد و نظاره گر این فاجعه بود که افراد و خانواده هایشان از گرسنگی جان میدادند.

الکسا سانیپول در سال ۱۹۳۳ ۱۰ ساله بود و در روستایی در اوکراین شمالی زندگی میکرد. او میگفت که در آغاز سال ۱۹۳۳ قحطی بسیار وحشتناک و گسترده بود به طوری که مردم برای سیر کردن خود مجبور بودند چمن، پوست درخت، ریشه گیاهان، قورباغه، کلاغ و حتی کرم خاکی بخورند!!!

گرسنگی چاره ناپذیر مردم را مجبور کرد که تمام دارایی های خود را برای بدست آوردن هر غذایی که میشد پیدا کرد یکجا و زیر قیمت بفروشند. در شب هنگام، سکوت وحشتناک و مرگباری بر روستا سایه می افکند، جایی که گله ها و مرغ ها و جوجه ها خیلی وقت پیش برای تهیه ی غذا کشته شده بودند و روستاییان خسته و گرسنه زودتر به خواب میرفتند.



پزشک ها اجازه نداشتند که به روستاییان لاغر مردنی و اسکلتی کمک کنند، کسانی که رها شدند تا در کف خیابان ها جان بدهند.



فیدر بارتیانسکی در سال ۱۹۳۳، زمانی که برای جست و جوی کار در ناحیه ی معدن کاری دونباس (Donbas) اوکراین با قطار عازم این محل شده بود مردی جوان بود. او میگوید که هزاران روستایی گرسنه، که به شکل دردناکی لاغر بودند و شکم هایشان ورم کرده بود، برای گدایی و التماس برای بدست آوردن غذا در مقابل خط آهن صف کشیده بودند. قطار در شهر دنیپروپتروفسک توقف کرد و بارتیانسکی می گفت از آنچه که در آنجا دیده بود به شدت ترسیده بود.

"در دنیپروپتروفسک ما از کانکس ها خارج شدیم. از واگن پیاده شدم و افراد زیادی را دیدم که ورم کرده بودند و نیمه جان بودند. و برخی از آنها بر زمین افتاده بودند و میرلزیدند. احتمال میدادم که آنها تا چند دقیقه ی دیگر بمیرند. با دیدن این صحنه NKVD (پلیس مخفی) که در خط آهن مستقر بود ما را به واگن ها بازگرداند."

درو و جمع آوری گندم و سیب زمینی در اوکراین بنا بر خواسته ی استالین ادامه داشت. در حومه های روستایی تمام روستاییان از بین رفته بودند. گرسنگی بسیاری از مردم رو به مرز نا امیدی و جنون برده بود.



نمونه های زیادی از آدم خواری گزارش شده است از انسان هایی که از باقیمانده اجساد سایر قربانیان تغذیه مینموده اند و گاهی (از زبان مترجم: برای سیر کردن خود) به قتل و آدم کشی متوسل میشدند. اکثر خانوارهای روستایی بیش از پنج یا شش بچه داشتند، و برخی مادرها کودکانی که ضعیف تر بودند را میکشند تا دیگر کودکان خود را با آن سیر نمایند.



در یکی از موضوعات، بارتیانسکی گفته بود که او از دست فروش ها گوشت نمیخريد، زیرا که احتمال میداد گوشت انسان باشد. وقتی که مسئولین در مورد این ماجرا چیزهایی شنیدند او مجبور شد که به محاکمه ی یک مرد و دو پسرش، که به قتل انسان برای دست یابی به غذا مضمون بودند، گوش فرا دهد. بارتیانسکی میگوید که در این دادگاه یکی از پسران در جملاتی اندوهناک و ناامید کننده به خوردن گوشت مادرش، که از گرسنگی جان داده بود اعتراف میکند.

او می گفت: "از پدر ملت استالین ممنونیم که ما را از غذا محروم کرد. مادرمان از گرسنگی مرد و ما مادر بی جان خود را خوردیم. بعد از مادرمان ما دیگر به هیچ کس ذره ای رحم نکردیم. ما هیچگاه استالین را نخواهیم بخشید."



میخائیلو نائومنکو در سال ۱۹۳۳ کودکی بود با ۱۱ سال سن پدرش به خاطر اینکه از پیوستن به مزرعه ی اشتراکی مجاور سر باز زده بود، اعدام شده بود. میخائیلو به همراه مادر و برادر و خواهرانش به حال خود رها شده بودند تا بدون هیچ نان اوری با غول قحطی رو به رو گردند. او میگفت که به سمت مردمی که سعی میکردند از منطقه ی مزارع اشتراکی گندم یا سیب زمینی بدزدند تیر اندازی میشد، مزرعه ای که دور تا دور آن با سیم خاردار و مردان مسلح حفاظت میگشت. او میگفت که مردم حتی برای اینکه سعی میکردند بذره‌های پوسیده ی ریخته شده روی زمین را جمع کنند، اعدام میشدند.

"یک فاجعه روی داده بود. اکثر مردم ورم داشتند و روزانه دهها نفر در یک ناحیه از بین میرفتند. مسئولین مزارع اشتراکی شش مرد را برای جمع آوری و دفن اجساد به کار گرفته بودند. در روستای ما که دارای ۷۵ خانه بود، روز ۲۴ می همه ی خانه ها خالی بود و همه ی ساکنین آنها مرده بودند."

نائومنکو همچنین نمونه هایی از آدم خواری را به عینه دیده است. او میگوید که برای اولین بار پس از آنکه یکی از آنها که دخترکی بود با نام تتیانا، بر خلاف اینکه میخائیلو دخترک را در دفن پدرش یاری رسانده بود از اینکه گوشتش را با میخائیلو شریک شود سر باز زد، او کشف کرد که همسایگانش گوشت انسان میخورده اند.

"من دیدم که تتیانا گوشت مرغ میخورد و دیدم که مقدار زیادی از آن را در دست دارد. من نزدیکش شدم و خواستم که مقداری از آن را به من نیز بدهد، اما او درخواستم را رد کرد. دلیلش این بود که این گوشت، گوشت انسان بود."

صدها نفر توسط روستاییان برای خوردن گوشتشان اعدام شدند و یا به قتل رسیدند. گزارش های شوروی نشان میدهد که تا اواخر دهه ی ۱۹۳۰ حدود ۱۰۰۰ نفر در اردوگاه های زندان دریای سفید شامل حکم آدم خواری میشدند.

اولنا موکنیاک در سال ۱۹۳۳ ده سال سن داشت و در یک روستا در ناحیه ی پولتافشاینا ی اوکراین با مادر، خواهر بزرگتر و برادر کوچکترش زندگی میکرد. پدرش برای تهیه ی غذا به دونباس رفته بود. موکنیاک میگفت که در روستا، مردم در میان سرگین اسب ها به دنبال گندم بودند، چکمه های چرمی را میپختند و برگ ها و پوست درختان را برشته میکردند.

"اگر برای خوردن چیزی نداشتید چکار میکردید؟ ما برگ ها را جمع آوری میکردیم، آن ها را برشته مینمودیم و میخوردیم. چکار دیگری میتوانستیم انجام دهیم؟"

خواهر او در یک مزرعه ی اشتراکی کار میکرد و از این طریق مقدار ناچیزی نان برای هر چهار نفرشان بدست می آورد. اما این مقدار برای اینکه تمام آنها را زنده نگاه دارد کافی نبود.

"برادرم از گرسنگی جان داد. او کوچک بود و چیزی هم برای خوردن وجود نداشت. مادرمان چه چیزی میتوانست برای خوردن به ما بدهد وقتی چیزی وجود نداشت؟ خواهر برای ما در روز یک وعده ی ناچیز نان می آورد و ما آن را یکجا میبلعیدیم و تا روز دیگر برای وعده ی بعدی منتظر میماندیم. اما شما هر زمانی به غذا و انرژی نیاز دارید. برادرم از من کوچکتر بود و از گرسنگی جان داد، زیرا او به خوردن نیاز داشت. و مادرمان هیچ چیزی نداشت که به ما بدهد."

بسیاری از مردم به آرامی تسلیم مرگ میشدند و بسیاری برای دلداری کودکان گرسنه خود و فرار از التماس های مکرر آنها برایشان داستان جن و پری میگفتند.

ماموران و مسئولان اجرایی نیز در این فاجعه دست نخورده باقی نماندند. برخی از فعالان کمونیست و ناظران مصادره ی گندم از آنچه که دیده بودند وحشت کرده و به مافوق های خود اعتراض میکردند یا سعی میکردند برای روستاییان گرسنه غذا فراهم کنند. تمام آنها به همین دلیل اعدام شدند. قحطی و حمله ی استالین به احیای فرهنگ اوکراین دلیلی بود بر بی ایمانی کمونیست های ارشد اوکراین به ایدئولوژی که سابقا به آن خدمت میکردند. بسیاری از آنها ترجیح دادند خود را بکشند تا اینکه با شکنجه مواجه شوند و در دادگاه های شوروی نقش بازی کنند.

تا زمان فروپاشی شوروی، آن دسته از روستاییانی که از قحطی به هر طریقی جان سالم به در برده بودند در مورد بیان داستان ها و خاطراتشان از این فاجعه بسیار محافظه کار بودند. حتی در حال حاضر، بسیاری از آنها در مورد بیان خاطرات آن دوران مقاومت میکنند، زیرا که میبینند بسیاری از باقی ماندگان عصر شوروی هنوز بر اریکه ی قدرت تکیه دارند.

بسیاری از خاطراتی که برای گرد آوری آنها دور یکدیگر پدیدار شده اند در مورد به عینه دیدن مرگ عزیزانشان است. تئودورا سوروکا (از زبان مترجم: در موردش میتوانید به بخش اول این مقاله رجوع کنید)، که در دوره ی "دکولاکیزاسیون" و قحطی تمام اعضای خانواده ی خود را از دست داد میگوید که این خاطرات وحشتناک هرگز پاک نخواهند شد.

"خواهر کوچکترم در آغوش من از گرسنگی جان داد. او داشت برای یک تکه نان التماس میکرد، زیرا در آن زمان داشتن تکه ای نان در خانه به معنای زندگی بود. او به من التماس میکرد که تکه ای نان به او بدهم. من گریه میکردم و به او میگفتم که ما چیزی نداریم. او میگفت که من تلاش دارم او بمیرد. باور کنید، حتی اکنون هم چنین خاطراتی دردناک است. من در آن زمان کوچک بودم. من گریه کرده بودم، اما قلبم تکه تکه نشده بود زیرا که نمیتوانستم بفهمم تمام این اتفاقات چرا رخ داده است. اما امروز، و حالا که بزرگ و بالغ شده ام یک روزم را بدون گریه کردن نمی گذرانم. بدون فکر کردن به اینکه برای خانواده ام چه فاجعه ای رخ داده است به رخت خواب نمیروم."

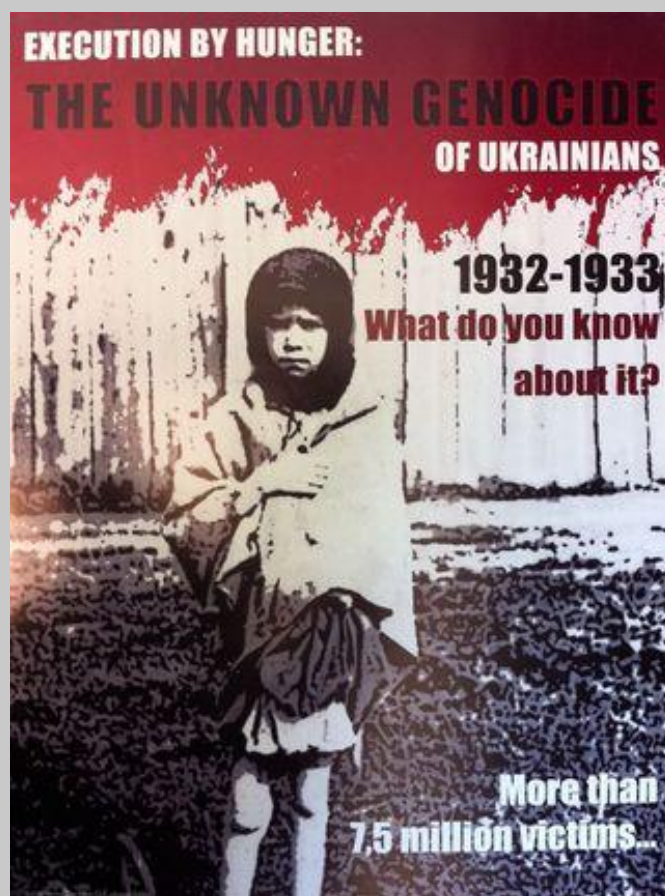


## بخش سوم: هفتاد سال بعد، جهان هنوز از عمق فاجعه نا آگاه است!!!



((قحطی وحشتناکی که هفتاد سال پیش از سوی رژیم استالینی عمداً بوجود آمد و طراحی شد، جان میلیون ها انسان بیگناه را گرفت که اکثرشان اوکراینی بودن، اما از دیگر نواحی تحت سلطه ی شوروی نیز برای غول مارکسیسم قربانی اهدا شد. چیزی که بررسی شد یکی از بدترین قساوت های رژیم شوروی و وحشتناک ترین نمونه ی نسل کشی و قتل عام بود. با این اوصاف، هنوز فاجعه ی قحطی سال ۱۹۳۳ در اوکراین برای جهان به طور نسبی ناشناس و پنهان است. خبرنگار رادیو اروپای آزاد/رادیو آزادی (RFE\RL) دلایل این مسئله را مورد بررسی قرار میدهد و نبردی را برای کشاندن توجهات جهانی به سمت این فاجعه ی وحشتناک گزارش میدهد.))

پراگ، ۸ می ۲۰۰۳ – تقریب اینکه چه تعداد انسان در جریان قحطی مصنوعی استالین در سال ۱۹۳۳ جان خود را از دست داده اند متفاوت است. اما این تخمین ها بین ۷ تا ۱۱ میلیون نوسان میکنند.



اما برخلاف این آمار وحشتناک از قربانیان سال ۱۹۳۳، جهان و مردمش با این بخش هولناک از تاریخ شوروی که به اندازه ی هولوکاست (از زبان مترجم: فرضی) جان انسان های بیگناه را گرفت بی خبر هستند. یکی از دلایل اصلی آن است که آلمان (از زبان مترجم: در جریان جنگ) شکست خورد و هزاران شاهد عینی داستان های خود را در مورد کشتارهای دست جمعی و اردوگاه ها بیان کردند. بررسی های هولوکاست نیز بر اساس عکس، فیلم، هزاران گزارش و دست نوشته بود، و اینکه آنهایی که مسئول قتل عام بودند دستگیر و در دادگاه محاکمه شدند. لیومویر لوسیوک مدیر تحقیقات در انجمن آزادی حقوق اوکراینی-کانادایی است. او این مسئله را که چرا فرصت بررسی قحطی ۱۹۳۳ در اتحاد جماهیر شوروی رخ نداده است، مورد رسیدگی قرار داده است. لوسیوک میگوید:

"نازی ها مطلقاً و به طور کامل فروپاشیده و شکست خورده بودند و بعد از جنگ و در جریان دادگاه جز چند مجنون مدافعی برای خود نداشتند. در مقابل، اتحاد جماهیر شوروی از داخل فروپاشید."

و همچنین بیان میداشت:

"شکست شوروی، شکست نظامی نبود. شاید به طور ایدئولوژیکال شکست خورد. اما از یک جهت، رژیم و حکومت سال های پیش بسیاری از مامورین اجرایی، مدیران و دولتی های آن تنها لباس های خود را تغییر دادند و یک شبه ناسیونالیست و مهین پرست شدند. گزارشات بایگانی شده هنوز به طور کامل در دسترس نیست. دادگاه نورنبرگ وجود ندارد، اگر شما دوست داشته باشید که هزاران نفر را بیاورید تا قضاوت کنند و هیچکدام از آن صدها هزار نفری که به رژیم شوروی خدمت میکردند منصف و عدالت خواه نباشند!!!"

تاریخ دان بریتانیایی روبرت کونکوئیست، متخصص بررسی این دوره از زمان (از زبان مترجم: منظور قحطی است) است و مطالعات ۱۹۸۶ او در مورد قحطی با نام ((برداشت غم و اندوه))، برای اولین بار اطلاعات قابل قبولی در مورد فاجعه ی مخاطبین غربی میدهد (از زبان مترجم: منظور از فاجعه ی غربی، هولوکاست است.). کونکوئیست میگوید که یکی دیگر از تفاوت های بین قحطی ۱۹۳۳ اوکراین و هولوکاست این است که در مدتی که آدلف هیتلر در حال نوشتن آنچه بود که مایل بود آن را انجام دهد، استالین هیچ گزارشی از دوران قحطی به جای نگذاشت. (از زبان مترجم: این قسمت از مقاله به نوشته های پیشوا در کتاب نبرد من اشاره میکند. به تنفر درونی پیشوا از یهودیان و اینکه آنها را مقصر تسلیم آلمان در عین پیروزی بر جبهه ی شرق میدانسته است. در واقع بسیاری از آنهایی که تا حدودی هولوکاست را باور دارند به ضد یهود بودن کتاب نبرد من مکررا اشاره میکنند، در صورتی که در این کتاب ما هیچوقت نمیبینیم که پیشوا گفته باشد یهودیان روزی باید از بیخ و بن براندازی شوند. هیچوقت نمیبینیم که جایی در این کتاب نوشته باشد به زودی هیچ اثری از یهود در دنیا باقی نخواهد ماند. تنفر از یهود در آلمان چیز عجیب و غریبی نیست. به عنوان مثال بعد از ج ج ۱ سپاه آزاد یکی از آن دسیسه گران یهودی به نام آیزنر که امضا کننده ی پیمان ورسای و بنیان گذار جمهوری رقت انگیز وایمار بود را کشتند. این نه کار نازی ها بود و نه کار کسانی که بعدها به نازیسم پیوستند. بنابراین چنین استدلالی مغلطه ای خنده دار است. با این حال ما رسالت خود را انجام میدهیم و متن را دست نخورده ترجمه میکنیم!)

"در وهله ی اول، (آلمان ها) کاملاً دستگیر شدند و این مرحله تمام شد، آنها خودشان در پروسه ای قرار گرفتند که شرح دادند چه کاری انجام میدادند. استالین هیچوقت نگفت که کسی را تا حد مرگ گرسنگی خواهد داد تا بمیرد. او تنها غذایشان را از دستشان میگرفت. او هیچگاه گزارشی از این کار به جای نگذاشت. تمام اینها در سایه ی گفت و گوهای انسانی و سوسیالیستی (یا چیزهای دیگر که روی هم رفته انکار شده اند) صورت گرفته است. عملیات ها متفاوت از یکدیگر بود. و در حقیقت آنها خیلی با هم فرق داشتند! گفته شده است که هیتلر کارهای وحشتناکی انجام داد اما این کارها وحشتناک تر از این نبود که استالین دوستان و یاران خود را شکنجه میداد تا دروغ بگویند و بعد آنها را میکشت. این یکی از آن تفاوت ها بود."





کونکوویست میگوید در حالیکه بسیاری از مورخین مطمئن هستند قحطی اتفاق افتاده است، هنوز عده ای شکاک وجود دارند که به دنبال توجیه رفتار هولناک استالین هستند. (از زبان مترجم: این در حالیست که اکنون بسیاری از مورخین در درستی هولوکاست و داستان های آن شک کرده اند و امروزه این حقیقت مسلم شده که بسیاری از شهادت ها نورنبرگ و اعترافات آلمانی ها در این دادگاه زیر سوال است.)

"من فکر نمیکنم تا حالا کسی (قحطی ۱۹۳۳ را) قبول داشته باشد. جدیداً مصاحبه ای دیدم که در آن گفته میشد این قحطی طبیعی بوده است و همچنین روز دیگری در جایی خواندم که گفته میشد مردم دستگیر و شکنجه میشدند و گلوله میخوردند، زیرا بعد از چند روز از حکم سال ۱۹۳۲ در حال دزدی (از زبان مترجم: از اموال مزارع اشتراکی!!!) بودند."

کونکوویست میگوید:

"من گفتم، بله، آنها اموالی را میدزدیدند که متعلق به خودشان بود و توسط دولت به زور از آنها گرفته شده بود. آنها فکر این واقعه ی وحشتناک را نمیکردند. شما این روزها میبینید که این مطالب گاه و بیگاه نوشته میشود."

اما کونکوویست گفته است که بعد از فروپاشی شوروی مدارک بیشتری رو شده اند که اجازه ی دسترسی بیشتری را به بایگانی شوروی به تاریخ دان ها میدهند. او میگوید خودش مدرکی کشف کرده است که نشان میدهد استالین میدانسته صدها هزار روستایی سعی دارند برای جست و جوی غذا به روسیه و شهرهای آن وارد شوند.

"اخراج روستاییان اوکراینی و کوبایی از روسیه – که به محض اینکه سعی میکردند وارد روسیه شوند، بازگردانده میشدند – در مدارک ثابت شده است. من تنها از هشت یا ۱۰ گزارش شخصی، که حقیقتاً توسط حکم امضا شده ی استالین تایید شده بودند تا انجام شوند و یک گزارش که توسط (گنریخ) یاگودا، رئیس پلیس مخفی، تایید شده است و در آن گفته است این کار باید بر روی ((چند صد هزار روستایی احمق)) انجام گیرد؛ این حقیقت را استخراج کرده ام. توجه کنید که تایید آن توسط عناصری مخفی انجام شده است."



### نمونه ای از چند صد هزار روستایی احمق!!!

کونکوئیست هیچ تردیدی ندارد که این قحطی عمدتاً اوکراینی ها را هدف گرفته بود و استالین نه تنها از روستاییان این کشور تنفر داشت بلکه نسبت به کمونیست های اوکراین و رهبران شان، از جمله میکولا اسکرایپنیک که نهایتاً خودکشی کرد، چنین احساسی داشت.

"(استالین) همانطور که میدانید سعی داشت کمر اوکراینی ها را خرد کند، که نهایتاً رهبر بلشویک اوکراینی، اسکرایپنیک به دلیل فشارهای مسکو علیه حفظ الفبای ساده و مقدماتی اوکراین دست به خودکشی زد. در این مرحله (استالین) سعی داشت که (از زبان مترجم: این الفبا را) به کلی دگرگون کند یا چیزی شبیه این فکر! من همچنین فکر میکنم که او ثابت کرده است که به کمونیست های اوکراینی اعتماد ندارد. تمام اعضای کمیسیون مرکزی اوکراین در سال ۱۹۳۷ پاکسازی شدند، حتی آنهایی که از استالین حمایت میکردند. او نسبت به همه بی اعتمادی وحشتناکی داشت، به خصوص اوکراینی ها."

لوسیوک، عضو انجمن آزادی حقوق اوکراینی-کانادایی در این مورد که چرا اخبار قحطی ۱۹۳۳ اوکراین هرگز به غرب نرسیده تئوری متفاوتی دارد. او شماری از ژورنالیست های غربی که در زمانی که از گرسنگی و قحطی اجباری آگاه بودند در مسکو مستقر بودند و این موضوع را برای اخبار خود انتخاب ننمودند و یا عمداً آن را مخفی نگاه داشتند، مقصر و مسئول میدانند.

ژورنالیستی که لوسیوک در موردش اینچنین میگفت که نقش قدرتمندی در پنهان نمودن تراژدی ۱۹۳۳ اوکراین داشته، خبرنگار ((نیویورک تایمز))، والتر دورانتی بوده است. یک مفرنگی با شهرتی مرموز، دورانتی یکی از هواداران پر و پا قرص استالین بود، تا جایی که استالین را "بزرگترین دولتمرد و سیاست مدار زنده ی دنیا" توصیف کرد! او اولین امریکایی بود که امتیاز مصاحبه با رهبر شوروی را داشت و از طرف رژیم پنهان کار و مرموز (از زبان مترجم: منظور رژیم شوروی است) اطلاعات ویژه ای دریافت کرد.



والتر دورانتی

دورانتی محرمانه به یک دیپلمات بریتانیایی گفته بود که تخمین میزند حدود ۱۰ میلیون نفر در قحطی جان خود را از دست داده اند. اما وقتی ژورنالیست های دیگر که به او کراین آمده بودند، شروع به نوشتن در مورد قحطی وحشتناک ۱۹۳۳ مینمودند، دورانتی به نوشته های آنها برچسب دروغ های ضد شوروی میزد.

**کونکوئیست معتقد است که دورانتی به خاطر فعالیت های وقیح جنسی خود، از قبیل دوگانگی جنسی (bisexuality) و آمیزش جنسی با اجساد (necrophilia) از طرف پلیس مخفی شوروی تهدید شده بود.**

یک سال قبل از قحطی، در سال ۱۹۳۲، دورانتی جایزه ی پالیتزر، مهمترین جایزه ی ژورنالیسم امریکایی را به دلیل رشته ای از مقالاتش در مورد اقتصاد شوروی برنده شد. لوسیوک میگوید که جمعی از اقلیت یهود او کراین، به علاوه ی محققین و سیاستمداران او کراینی، قبل از این ماه (ماه می ۲۰۰۳) برای لغو جایزه ی دورانتی پس از مرگش مبارزه میکردند. میگفت که امیدوار است این رویداد مردم بیشتری را از فاجعه ی ۱۹۳۳ آگاه سازد.

"این یک سرانجام وحشتناک و قتل عام فجیع بود که در او کراین و برای مردم او کراین اتفاق افتاد؛ و این سال به عنوان هفتادمین سالگرد فاجعه به یاد قربانیان این داستان هستند – و کارهای زیادی را انجام میدهند و انتظار دارند کمیته ی پالیتزر کار درست را انجام دهد و جایزه ی دورانتی را بعد از مرگش لغو کند و این دلیل آن چیزی است که ما را در این مبارزه داوطلب کرده است."

سخنگوی هیئت مدیره ی پالیتزر، زید گیزلر، گفته است که برد پالیتزر از نام دورانتی برای فعالیت های اخیر خود صرف نظر کرده، اما بیشتر از این کاری انجام نمیدهد (از زبان مترجم: یعنی جایزه ی ۱۹۳۲ دورانتی لغو نمیشود)، زیرا دورانتی جایزه ی خود را برای مقالاتی دریافت کرده که به قحطی ۱۹۳۳ ربطی نداشته است. او گفته است که با او کراینی ها ابراز همدردی میکند و از هیئت مدیره پالیتزر خواسته که در مورد درخواست های سال اخیر دوباره تجدید نظر کنند.

"من میفهمم که آنها نگرانند، اما همانطور که گفتم، جایزه برای داستانی جدا از این مسئله داده شده و این جایزه برای آنکه از شخصیت افراد چیزی بگوید، در مورد کارهای دیگرشان نظری بدهد و یا زندگیشان را بررسی کند در نظر گرفته نشده است."

دورانتی در سال ۱۹۵۷ در مقام یک الکلی بی مصرف جان داد. لوسیوک میگوید که وقتی جزئیات قحطی کاملاً آشکار شد، دورانتی آن را با یک جمله ی ابداعی بیرحمانه پاسخ داد:

"شما بدون شکستن تخم مرغ ها نمیتوانید املت بسازید."



لوسیوک امیدوار بود که اوکراینی ها برای بیان حقیقت قحطی ۱۹۳۳ به نسل آینده ی خود تلاش های بیشتری انجام دهند. بعد از استقلال اوکراین، دولت های پیاپی اوکراینی به دلیل ترس از اینکه جدال و منازعه ای با احزاب هنوز قدرتمند کمونیست کشور که سعی دارند این واقعیت که قحطی عمدا توسط رژیم استالینی رخ داده را انکار کنند به وجود نیاید، کارهای خیلی کوچکی برای انتشار و بیان آن انجام داده اند. به علاوه، بسیاری از آنهایی که در اعدام ها، تبعید ها و مصادره ی اموال روستاییان نقش ایفا کرده بودند هنوز زنده اند و هنوز از دولت مستمری بازنشستگی دریافت میکنند.

در ماه فوریه، پارلمان اوکراین گزارشی مربوط به قحطی ۱۹۳۳ را بررسی کرد. نماینده ی نخست وزیر در موضوعات بشردوستانه، دیمیترو تاباچناک؛ بیان داشت که قحطی یک عمل تروریستی تعمدی بوده که جان بیش از ۱۰ میلیون نفر را گرفت. او گفت که دولت در حال طراحی ((مجمع یادواره ی ملی قحطی)) است.



تصویری از مراسم هفتادمین سالگرد قحطی مصنوعی در اوکراین



پایان